

شاخص‌های جامعه معنوی از منظر قرآن کریم و حدیث

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱/۲۹

^۱ سهیلا همتی مامو

^۲ سهراب مروتی

^۳ فاطمه اردشیری

^۴ زهرا رضایی

چکیده

مهم‌ترین هدف از تشکیل جامعه معنوی فراهم کردن محیطی معنوی برای پرداختن به امر عبادت و بندگی و پیاده کردن دستورات الهی است. از آنجاکه تحقق چنین رویدادی یک حادثه و اتفاق نیست، لذا تلاش برای تحقق آن بر آحاد افراد جامعه حتمی و ضروری است. از همین روی، کافی است که بشر برای رسیدن به چنین منظور و هدفی بینش و منش خویش را بر سیره‌های صحیح، منطقی و اصولی بنا نهد و از خود حرکت و عکس‌العمل نشان دهد. جامعه معنوی از شاخصه‌ها و مؤلفه‌های متنوع و گوناگونی پدید آمده است که پیروی و به‌کارگیری این شاخصه‌های معنوی باعث رهایی انسان از جهالت، ستمگری، تجاوز و ظلمت و سوق‌دهنده به سوی دانایی، عدالت و معنویت است که موجبات سعادت‌مندی انسان را فراهم می‌کند. بر همین اساس پرداختن به شناخت ویژگی‌های چنین جامعه‌ای از آنجا اهمیت دارد که باعث می‌شود نوع جهان‌بینی و نظام حاکم بر آن تعریف و شناخته و افراد آن جامعه فهمی مشخص، اصولی و صحیح به منظور تحقق چنین جامعه‌ای نایل شوند. **واژگان کلیدی:** شاخص، شاخص‌های معنوی، معنویت، قرآن و حدیث، جامعه معنوی.

۱. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام sohilahemati726@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه ایلام (نویسنده مسئول) sohrab_morovati@yahoo.com

۳. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه رازی کرمانشاه fatemeh.ardeshiri96@gmail.com

۴. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام zahrarezay72@yahoo.com

مقدمه و بیان مسئله

تاریخ شروع حیات بشری نامعلوم است ولی شیوه زندگی اولین انسان‌ها به صورت انفرادی و تغذیه آنان از طریق شکار حیوانات و استفاده از گیاهان بوده است. انسان‌ها برای همین منظور ابتدایی نیز نیاز به تعاون با همدیگر داشته و اولین اجتماع از تشکیل خانواده شروع شد. زندگی کوچ‌نشینی که برای زندگی بهتر انجام می‌شد با مشکلاتی که همراه داشت، تبدیل به اقامت در سکونت‌گاه دائم شد و در ابتدای کار دهکده‌های کوچک تشکیل شد و تقسیم کار به وجود آمد و با تخصصی شدن برخی کارها و نیاز به اداره صحیح دهکده‌ها و مقابله با دشمنان آن، جامعه کوچک و فرماندهان و حاکمان به وجود آمدند و از آن زمان جامعه به حاکم و محکوم تقسیم شد.

از زمان تشکیل اولین اجتماع تاکنون، هر روز که از عمر بشر می‌گذرد این اجتماع نیز تحول یافته است و نیاز انسان به یکدیگر زیادتر شده است. با پیچیده‌تر شدن جوامع، نیازهای انسانی هم گسترده‌تر شده و نیاز به مطالعات عمیق‌تری داشته است و علاوه بر نیازهای اولیه انسانی، که امروزه تا حدودی تأمین شده است، نیازهای معنوی انسان‌ها نیز وسعت یافته است. موضوع جامعه و نحوه اداره آن و شیوه حکومت بر جامعه و برقراری عدالت و مباحثی که به نوعی با جامعه در ارتباط هستند از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. به گونه‌ای که امروزه رشته‌های مختلفی در مراکز علمی در این زمینه به وجود آمده که نشان‌دهنده اهمیت آن می‌باشد.

لذا انسان در جهان هستی مقام و منزلتی دارد و رسیدن به غایت عالی برای او مهم بوده است. این خود نکته‌ای مهم است که انسان‌ها در کنار نیازهای مادی، به ضرورت خاصی توجه دارد و آن غایتمندی تاریخ است. هرکسی براساس جهان‌بینی خود غایتی برای تاریخ پیش‌بینی نموده است. پیامبران الهی از آن غایت سخن گفته و برای تحقق آن کوشیده و در این راه، ایثار و جهاد نموده‌اند تا نیازهای واقعی روشن شود و از آینده پیش‌روی او و شرایط آن خبر داده‌اند، اما همواره موانعی برای نیل انسان به این مرحله از معرفت وجود داشته، لذا انسان در طول تاریخ، همواره در آرزوی نیل به این فرصت بوده و درصدد تحقق جامعه‌ای معنوی کوشیده است. چراکه می‌داند برنامه‌های سعادت‌مندی او در چنین جامعه‌ای تحقق می‌یابد.

به همین منظور، دانشمندان بزرگ برای رسیدن انسان برای حرکت به سوی تعالی و جامعه‌ای ایده‌آل و معنوی برنامه و طرح‌های علمی آرمانی ترتیب داده‌اند تا انسان ضمن رسیدن به

نیازهای ادنی به نیازهای اعلی متمرکز شود. مثلاً افلاطون^۱ برای رسیدن به چنین غایت و منظوری نقشه «اتویا» برای انسانیت طرح می‌کند، ابونصر فارابی^۲ از «مدینه فاضله» سخن می‌گوید، توماس مور^۳ از «شهر آفتاب» می‌گوید و به «بهشت زمینی» نوید می‌دهد (مور، ۱۳۸۷: ۱۳۴). مارکس جامعه بی طبقه را برای آینده تاریخ پیش‌بینی می‌کند. بر همین اساس، می‌توان گفت به نوعی رویکرد نخبگان بشری به سوی جامعه معنوی و رسیدن به آن بوده و برای رسیدن به آن طرح‌های فراوانی ارائه داده‌اند.

رشد و تکامل جامعه فرایندی دو بعدی است؛ یک بعد آن توسعه امکانات مادی و رفاهی است و بعد دیگر تعالی و تکامل اندیشه‌ها، اخلاقیات و به‌طور کلی معنویت است. تردیدی نیست که رشد جامعه در بعد نخست، نتیجه علم و تکنیک و هر جامعه‌ای که از علم و فن برخوردار باشد امکانات زندگی مادی‌اش بیشتر است اما رشد در بعد معنوی، که در حقیقت رشد آدمیت انسان است، جز از طریق دین و معنویت میسر نیست. به همین دلیل تکامل معنوی جامعه از یک سو نیازمند تعریف دقیق از سعادت و کمال و از سوی دیگر ارائه طرح و برنامه کلی در جهت حرکت به سمت آن است. تا تصویر روشنی از سعادت و کمال، که بتواند منبع الهام تکلیف‌ها و مسئولیت‌ها گردد ارائه نشود، تا چاره‌جویی مشخص، که بتواند جامعه را در مسیر صحیح قرار دهد، تعیین نگردد، تکامل معنوی امری ناممکن خواهد بود. چنانچه انسان‌ها همیشه در آرزوی رسیدن به جامعه‌ای هستند که در آن عدالت و برابری، آسایش، رفاه، امنیت و خواسته‌های معقول وجود داشته و به‌آسانی به آن برسند. در نگرش قرآن، آفرینش کیهان برای انسان و تأمین نیازهای مادی و معنوی اوست. بعثت انبیای الهی را نیز می‌توان از عظمت او شمرد که خداوند او را بزرگ داشته و تکریم نموده است (اسراء، ۷۰). و رسولانی از جانب خود برای آشنایی با زندگی درست و راه راست در خدمت انسان قرار داده‌است. این انگیزه نیز از غایتی بزرگ برای انسان خبر می‌دهد که آینده او را تعیین می‌کند.

براین اساس، رسیدن به جامعه‌ای عاری از هرگونه ظلم و تعدی و سرشار از عدالت، آرمان بزرگ انسان و وعده بزرگ الهی است که هنوز به‌صورت کامل و فراگیر محقق نشده تا بشریت تحت لوای این اندیشه، زندگی کند و در فرصت ایجادشده و امنیت حاصل از آن به نیازهای

1. plato
2. Farabi
3. Thomas more

فرامادی خود بیاندیشد و آنچه در کتاب‌های آسمانی وعده داده شده عینیت یابد؛ انسان قرن‌هاست در حسرت ایجاد چنین جامعه‌ای در جهان است. سلاح‌های آتشین و بمب‌های اتم علاوه بر خاک و خون کشیدن انسان‌ها، موجودات دیگر را نیز به آتش خشم و هوی و هوس سوزانده و نظام هستی را به هم زده است. در روزگاری که جنایت‌های استثمارگران و امپریالیسم و صهیونیسم انسانیت را به ستوه آورده و از زندگی ناامید کرده، انسان عصر حاضر منتظر منجی آسمانی است. انسان امروز از لحاظ تکامل اقتصادی و فناوری به حدی پیشرفت کرده که فاصله آن با تکامل معرفتی و معنوی حیرت‌انگیز است. جهان غرب روبه‌سوی بحران بزرگ معنوی نموده و این بحران را در جهان حاکم نموده و آدمی متوجه این بحران بزرگ روحی شده و برای رهایی از این بحران معرفتی به دنبال راه نجات است. انواع تجارب حکومتی ناکارآمدی خود را نشان داده، طبقات حاکم با اندیشه‌های مختلف و برنامه‌های متنوع فاقد توان لازم برای اغنای روح بزرگ و عدالت‌گری انسان شده‌اند. بشریت مارکسیسم و فئودالیت و امپریالیسم و سایر نظام‌های حکومتی را با تجربه تلخی پشت سر گذاشته و به دنبال چیزی فراتر از این ساختارهاست.

اما جامعه معنوی که جریانی است مطرح شده برای زدودن این زنگارها و زنجیرهای اسارت، قابل تحقق و تجلی است که با حرکت تدریجی ندای فطرت‌های پاک سازگار است. چراکه جامعه معنوی بر مبنای جهان‌بینی و ضابطه‌اش مزایا و ثمراتی دارد که بسیاری از ارزش‌ها و فضیلت‌ها را ایجاد و بسیاری از عوامل منحط و مخرب را که مانع پیدایش معنویت در جامعه می‌شود از بین می‌برد.

بنابراین معنویت امری است که بعد از انجام یک‌سری از امور ارزشی و ایجابی در ارتباط با فرد و جامعه و به عکس، ترک امور قبیح و ناشایست حاکم می‌شود. براین اساس می‌توان گفت که این مسئله می‌تواند نایل کردن جوامع دینی به اهداف و مقاصد مادی و دینی‌شان را به سوی معنویت حقیقی و واقعی نقش اساسی ایفا کند. بنابر آنچه گفته شد معنویت بعد از انجام و ترک یک‌سری باید و نبایدها حاصل می‌شود که اگر اغراق‌گونه تصور نشود، می‌توان گفت این جریان لایه یا سطحی بالاتر از دین و توانایی تحقق جامعه توحیدی ناب را دارد.

اما چگونگی تحقق آن یعنی حاکمیت معنویت در جامعه یا به عبارتی دیگر، تشکیل جامعه معنوی بحثی است درخور بررسی و کاوش.

هدف و پرسش‌های تحقیق

بر اساس هنجارهای موجود و چالش‌ها در سطح خرد و کلان، هدفی که این پژوهش در پی آن بود معرفی و چگونگی تشکیل جامعه معنوی به شکل نظامی مبنی بر جهان‌بینی و ضابطه خاص خود و نیز جریانی سازنده، فعال و پویاست که به منظور تحقق چنین هدفی ابتدا لازم است تعریفی حقیقی و واقعی از معنویت و جامعه معنوی به گونه‌ای که از هر نگرش تک‌بعدی و سطحی به دور باشد پرداخت. بر این اساس باید به‌طور واضح و صریح گفته شود که معنویت و جامعه معنوی چیست؟ سپس به دنبال طرح این سؤال مخاطب را به شناخت شاخصه‌های چنین جامعه‌ای سوق داده و بیان شود که شاخص‌های جامعه معنوی کدام‌اند؟ و چرا این شاخص‌ها شاخصه‌های جامعه معنوی معرفی شده‌اند؟ و بعد از شناسایی یا معرفی ویژگی‌های جامعه معنوی مطمئناً مخاطب بر اساس پرسشی صحیح و به‌حق، از خود سؤال خواهد نمود که تفاوت شاخصه‌های جامعه معنوی و دینی در چیست؟ چرا که عدم تفکیک و تبیین درست و واقع‌گرایانه با حد و مرز مشخص از ویژگی‌های دو جامعه مذکور مخاطب را سردرگم نموده و جز مشتی اطلاعات کلیشه‌ای، که ممکن است در غالب و طرحی نو بیان شده باشد، حاصل نشود. بنابراین دستیابی به این سؤالات از مهم‌ترین اهدافی است که این پژوهش در پی آن است.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌هایی در این باره (معنویت) صورت گرفته است که واکاوی آن مباحث مربوطه نویسنده را به نگاشتن موضوع شاخص‌های جامعه معنوی یاری نموده است. لذا در اینجا به برخی از این تحقیقات اشاره می‌نمایم:

- ۱- معرفت و معنویت نوشته سید حسین نصر که در این کتاب، به ارتباط معرفت، سنت، عقل و... با معنویت پرداخته است و نقش هر کدام را در رسیدن به معنویت بررسی کرده است.
- ۲- معنویت یک علم است از بهرام الهی که در این کتاب، برای معنویت انواعی دانسته از جمله: معنویت سنتی، معنویت انحرافی و معنویت فطری. وی معتقد است که انسان از طریق فطرت قادر بر طی طریق معنویت می‌باشد. همچنین ارتباط معنویت با علم را بیان کرده و معنویت را مانند علم قابل تجربه و دارای علت و معلول می‌داند. همچنین به علت‌هایی که موجب دوری انسان از معنویت می‌شود پرداخته است.

۳- «نقش امامت در رشد معنوی جامعه» از صدیقه رضایی. او در این مقاله، معنویت را امر معنایی و فطری دانسته، که امامان با توجه به بازخوانی و احیای ارزش‌ها و مبارزه با بدعت‌های مانع و نیز با توجه به شناخت وظایف انسان به سیر و حرکت تعالی انسان به سوی معنویت پرداخته‌است.

۴- «مبانی و شاخص‌های رشد معنوی در قرآن» از محسن قاسم‌پور. در این مقاله انسان دو بعد فطری و جسمی دارد و براساس این دو بعد، نویسنده معنویت را بررسی کرده‌است. مثلاً از آنجاکه انسان را موجودی فطری دانسته لذا معنویت را امری فطری تلقی کرده که پیامبران، به عنوان اسوه‌های معنوی، نقشی تعیین‌کننده در احیای این بعد معنوی انسان دارند؛ علاوه‌براین ویژگی‌های ارزشی مانند: اخلاق، عدالت، ایمان، خردورزی و... را اموری مقدماتی برای رسیدن به معنویت برشمرده و معتقد است که متصف شدن به چنین ویژگی‌هایی جامعه را به معنویت سوق می‌دهد.

۵- «معنویت قدسی» از ابوالقاسم فنایی. در این مقاله به تعریف معنویت و ارتباط و تأثیر معنویت در زندگی و نیاز انسان به معنویت و عواملی که مانع زیست یا زندگی معنوی می‌شود اشاره دارد.

با توجه به کتب و مقاله‌های مطالعه و ارائه‌شده در زمینه معنویت و نیز شرح مختصری که درباره هرکدام از آنها گفته شد، به نظر می‌رسد که این تألیفات با پژوهش مذکور و مطمح نظر نویسنده، در چند مورد اساسی تفاوت دارد که به آنها اشاره می‌شود:

۱- در ابتدا باید گفت که از نظر نویسندگان کتب و مقالات ارائه شده، فقط مقوله معنویت بررسی شده نه موضوع جامعه معنوی.

۲- در برخی از این پژوهش‌ها، معنویت را به امورات فردی، درونی، ظاهری، مناسک و شعایر دینی نسبت داده‌اند، حال آنکه معنویت در این پژوهش، فراتر از این توصیفات می‌باشد. چراکه این امورات گرچه می‌تواند معنویت‌ساز باشد، اما همه معنویت یا خود معنویت نیست.

۳- در تألیفات فوق‌الذکر معنویت را به صورت تک‌بعدی بررسی نموده‌اند؛ حال آنکه پژوهش مورد نظر علاوه بر تعریف جامعه معنوی، به تبیین ابعاد آن نیز مانند شاخصه‌های آن و مهم‌تر آنکه به تبیین تفاوت شاخصه‌های جامعه معنوی و جامعه دینی پرداخته‌است.

۴- در پایان، همان‌طور که گفته شد، مؤلفین فوق‌الذکر معمولاً معنویت را به امورات معنویت‌ساز منحصر نموده‌اند. در صورتی که نویسنده این پژوهش، براساس مطالعات انجام داده و استنباطی که حاصل نموده، بر این باور است که معنویت به دلایل ضابطه و رویکرد نوینی که دارد جریان نهضت‌گونه است که قابلیت سازندگی، پویایی، جهت‌دهی و تغییر چالش‌ها و هنجارهای موجود را دارد.

تعریف مفاهیم

جامعه در لغت و اصطلاح

در قرآن کریم مفاهیمی معادل واژه «جامعه» را می‌توان یافت که گرچه هر یک معنای ویژه خود را دارد و حاکی از واقعیتی خاص است، اما ناظر به جمع و گروه است. از جمله این مورد واژه «امت» است که مشتق از «ام» می‌باشد و به گروهی اطلاق می‌شود که وجه مشترکی مانند دین واحد، زمان و مکان واحد به‌طور اجباری یا اختیاری داشته‌باشند (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۸۶).^۱ واژه «قریه» نیز که بر اشتراک مکانی دلالت دارد و «قرن» نیز که همسانی عصر را می‌رساند، در قرآن به معنای امت یا جامعه در موارد متعددی به‌کار رفته است؛ مانند آیات (انبیاء، ۱۱) و (مریم، ۷۴).

معنویت در لغت و اصطلاح

معنویت در لغت: «منسوب به معنی»؛ مربوط به باطن و درون، مربوط به فکر، عقل یا احساس درونی مقابل صوری (انوری، ۱۳۸۸: ج ۷، ۱۸۲) است. حقیقت و راستی و اصلی و ذاتی و مطلق و باطنی و روحانی (سیاح، ۱۳۷۸: ۷۵۹). «منسوب به معنی» ضد لفظی، حقیقی و راست و اصلی و ذاتی و مطلق و باطنی و روحانی (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۱۳، ۱۸۷۱۱). «منسوب به معنی» مربوط به معنی، باطنی و حقیقی، مقابل مادی، ظاهری و صوری (معین، ۱۳۶۴: ج ۴، ۴۲۴۴).

معنویت در اصطلاح، ایمان به خدا سرسلسله همه معنویات و فضایل اخلاقی و معنوی است؛ معنویت منهای خدانشناسی مانند اسکناس منتشر شده بدون پشتوانه است؛ یعنی اعتبار ندارد و کاغذ بی‌اعتباری بیش نیست. به عبارت دیگر، معنویت مفهومی منفی است؛ منظور از آن نبودن سلسله‌ای از امور است. اگر جامعه انسانی و افراد آن به مرحله‌ای برسند که خودپرست، خودخواه و سودجو نباشند، تعصب نژادی، منطقه‌ای و حتی مذهبی نداشته‌باشند، این نیست‌ها

۱. رجوع کنید به آیات (نحل، ۳۶)، (مائده، ۴۸)، (اعراف، ۷)، (بقره، ۱۲۸ و ۱۳۴).

معنویت به حساب می‌آیند (مطهری، ۱۳۵۸: ۱۶۶). در نگاهی کلی، می‌توان جامعه را مجموعه انسان‌هایی دانست که در جبر سلسله نیازها و تحت نفوذ سلسله عقیده‌ها، ایده‌ها، آرمان‌ها در یکدیگر ادغام شده‌اند و در زندگی مشترک غوطه‌ورند و روابط گوناگون مشترک، متقابل و نسبتاً پایداری آنها را به هم پیوند می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۶: ۳۳۳). به نظر ایشان بسیاری از مقولات عبادی، اجتماعی و سیاسی... مبتنی بر معنویت است و دلیل تأکید اسلام بر این مقولات را منظور تقویت جذبه معنویت دانسته‌اند و بر این باورند که اگر در جامعه ایمان حقیقی به خداوند یا همان خدامحوری و عدالت اجتماعی نباشد، پایه‌های معنویت متزلزل می‌شود. درکل، نگرش ایشان این است که منطق اسلام بر این است که معنویت و عدالت را تلفیق کند و در این مسیر سیر تکاملی انسان معنا پیدا کند.

اصولاً معنویت بی‌خدا بی‌ریشه است و آدمی در چنین حالتی به‌سوی نیهلیسم کشیده می‌شود (جهان بگلو، ۱۳۸۳: ج ۱، ۲۸۹).

بنابراین باتوجه به تعاریفی که از عنوان جامعه و معنویت ارائه شد، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که جامعه معنوی جامعه‌ای است که اساس و بنیه آن بر حول محور مشترک ایمان حقیقی به خداوند و بندگی او و به‌عبارت دیگر، خدامحوری شکل گرفته‌باشد. چراکه درحقیقت، معنویت و خدامحوری لازم و ملزوم همدیگر و در یک راستا می‌باشند. به‌واقع محال است جامعه‌ای خدامحور باشد، اما به معنویت دست نیابد یا به‌عکس، جامعه‌ای از معنویت دم زند و حال آنکه عملکردش بر مینا و محور این اعتقاد استوار نباشد. بنابراین چنین جامعه‌ای برای نایل شدن به معنویت، باید به‌صورت جمعی و واحد از خود حرکت و عکس‌العمل نشان دهند و فقط به اجرای ظواهر دین اکتفا نکنند، بلکه حقیقت و کنه و روح دین را، که همان بینش دینی نام دارد، هدف خویش قرار داده و عملکرد خویش را بر مینا و محور دینشان قرار دهند.

روش تحقیق

در ابتدا باید گفت که اساس این پژوهش کتابخانه‌ای-اسنادی است که برهمین مینا، پژوهش موردنظر در پی آن بوده که با استخراج مطالب مورد نیاز از منابع عنوان شده با موضوع مقاله، که قرآن کریم و احادیث معصومین (ع) می‌باشد، به تنظیم، تحلیل و نتیجه‌گیری بپردازد. سپس براساس همین شیوه، در بخش تنظیم مقاله با جمع‌آوری مطالب مرتبط با موضوع مورد بحث به واکاوی همه‌جانبه شاخصه‌های جامعه معنوی پرداخته و به‌دنبال واکاوی این مسئله سعی بر آن

نموده که پاسخ سؤالات مطرح‌شده در رابطه با چیستی، شناسایی ویژگی‌های جامعه‌معنوی با این هدف که چرا این شاخصه‌ها شاخصه‌های جامعه‌معنوی معرفی شده پرداخته‌است و در بخش تحلیل مقاله، به تبیین تفاوت دو جامعه‌معنوی و دینی به صورت معقول، مستدل و منطقی با روشی استنباطی در جهت معرفی جامعه‌معنوی و ابعاد گوناگون آن ارائه شده و در پایان گفته شده که تحقق چنین جامعه‌ای در چارچوب فرایند مذکور حتمی و قطعی است.

یافته‌های تحقیق

از پژوهش انجام شده در رابطه با بررسی شاخص‌های جامعه‌معنوی و سؤالات مطرح‌شده در این زمینه، یافته‌هایی که حاصل می‌شود بدین ترتیب می‌باشد:

۱- تشکیل جامعه‌معنوی در حقیقت ارج نهادن به مقام آدمیت انسان و تعظیم بزرگداشت فرامین الهی است.

۲- به نظر می‌رسد جامعه‌معنوی در پی ساختن جامعه‌ای مبتنی بر ساختار منطقی یا به عبارت دیگر، دیالکتیک است. به این معنی که در پی تعالی نگرش و اندیشه افراد جامعه و به تبع آن، انعکاس این متعالی بودن در رفتارها و برخوردهایشان با یکدیگر، در سطح خرد و کلان است.

۳- با توجه به مطالعات انجام شده و استنباطی که نویسنده دارد به نظر می‌رسد که یافته دیگر این پژوهش این باشد که جامعه‌معنوی یک دکترین اجتماعی است. به این معنی که این جریان در متن جامعه و به دست افراد جامعه با نشان دادن حرکت و عکس‌العمل از خودشان تحقق می‌یابد.

بررسی و تحلیل مسئله

شاخصه‌ها مجموعه‌ای از ویژگی‌های بارز و متمایز است که یک جامعه با آن تعریف یا می‌رود که تعریف شود. براین اساس، هر جامعه‌ای با توجه به نوع جهان‌بینی و نظامی که بر آن حاکم است، یک سری شاخصه‌ها و ویژگی‌ها دارد که با آن شاخصه‌ها تعریف می‌شود که در این بین، جامعه‌معنوی از این قاعده مستثنی نیست. نکته حائز اهمیت درباره شاخص‌های جامعه‌معنوی مذکور و مورد بحثی که در ذیل به آن پرداخته می‌شود این است که این شاخصه‌ها به عنوان شاخصه‌های دینی شناخته‌شده و شناختی صحیح و به حق است که در قرآن کریم و کتب دینی

نیز به آنها پرداخته شده است، حال چرا ما این ویژگی‌ها را شاخصه‌های جامعه معنوی ذکر کردیم، در تبیین چگونگی تفاوت نسبت این دو، یعنی شاخص‌های دینی با شاخص‌های معنوی، باید گفت مانند تفاوت استعدادهای بالقوه و بالفعل در موجودات می‌ماند. به این معنی تازمانی که این شاخصه‌ها محقق نشده و برای اجرایی شدن آنها عکس‌العملی صورت نگرفته باشد، بالقوه و دینی محسوب می‌شوند و آن هنگام که محقق و اجرایی شوند، بالفعل و معنوی به‌شمار می‌روند. پس این شاخصه‌ها به دلیل آثار و نتایج و تبعات مطلوبی که برجای می‌گذارند، شاخصه معنوی محسوب می‌شوند نه به‌خودی‌خود. حال در این پژوهش، به ویژگی‌هایی پرداخته شده که در عین دینی بودن به جمع و جامعه ربط داشته باشد. هدف از آوردن این‌گونه مؤلفه‌ها یعنی دینی و جمعی بودن، که در ذیل به آن پرداخته شده، در واقع تبیین و تفکیک مفهوم جامعه دینی یا معنوی منظور بوده و هیچگونه هدف دیگری مقصود نویسنده نبوده است. اکنون به مهم‌ترین این شاخصه‌ها می‌پردازیم که عبارت‌اند از:

آزادی

آزادی موجب به‌منصه رساندن استعدادها و تکامل مادی و معنوی آدمی می‌شود و شرایط و زمینه‌ای را فراهم می‌کند که آدمی در آن بتواند به سهولت، به اهداف و مقاصد مادی و معنوی نایل شود. بنابراین از دیدگاه اسلام آزادی یکی از حقوق طبیعی انسان و گاه از آن به‌عنوان ارزش انسانی و الهی یاد می‌شود. معنویت و آزادی مناسبات نزدیکی دارند که در اهمیت آن می‌توان گفت از طریق آزادی می‌توان به معنویت دست یافت. آزادی در زبان عربی به «حریت»، «استقلال»، «طاقه»، «صرافه»، و «تحرر من» معنا شده است (بعلبکی، ۱۳۸۵: ۳۸۶). در قرآن کریم، واژه حریت به‌کار نرفته است ولی مفهوم حریت مورد توجه بوده است. مثلاً اوصاف و ویژگی‌هایی که دال بر آزادی یا نقطه مقابل آن، استخاف و بردگی و خفقان می‌باشد، اشاره شده است. خداوند متعال در آیه‌ای به پیامبر گرامی خویش اهمیت آزادی را گوشزد می‌کند که تو بر کسی تسلط و چیرگی نداری و نباید کسی را مجبور به عملی نمایی: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، ۲۲). «تو بر ایشان مسلط نیستی و تسلط آنچنان نداری که امکان داشته باشی که ایمان را داخل در قلوب ایشان نمایی و مجبور نمایی ایشان را بر آن. فقط بر تو واجب است که انذار نمایی و بیم دهی مردم را، پس شکبیا باش بر ترسانیدن و تبلیغ رسالت و دعوت به سوی حق» (طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۲۷، ۴۷).

قرآن کریم باز در جایی دیگر، برای مهم نشانیدن این موضوع درباره فرعون می‌فرماید: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ...» (زخرف، ۵۴). «استخفاف مقابل احترام است و از لوازم استکبار است و استخفاف مؤمن در شریعت اسلام حرام است ولو فقیر و مسکین باشد چه رسد به استخفاف انبیاء و اولیاء چنانچه استکبار بر مؤمن هم حرام است لکن قوم فرعون که او را می‌پرستیدند البته خود را در جنب او کوچک و خفیف می‌دانستند و اطاعت او را واجب و لازم می‌دانستند» (طیب، ۱۳۷۸: ج ۱۲، ۴۳). استخفاف و به بردگی گرفتن دیگران به معنای به بند کردن آزادی انسان‌هاست که این عمل موجبات حقارت و تبعیت کامل از انسان‌های مستکبر را به دنبال دارد و این حالت قطعاً سبب عدم تحقق ارزش‌ها و فضیلت‌های الهی در جامعه‌ای معنوی می‌باشد.

سنت معصومین (ع) نیز روایاتی را در این زمینه بیان کرده‌اند که نمایانگر منزلت این بعدالهی-انسانی است. امام علی (ع) در اهمیت آزادی به فرزندش، که در واقع خطاب به همه بشریت است، می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرُكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا». «بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است» (شریف‌رضی، ۱۴۱۴: ۴۰۱). امام حسین (ع) نیز توصیه‌ای مبنی بر آزادمنشی حتی به مردم بی‌مذهب نیز شده‌است: «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أحراراً». «اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌ترسید، پس در کار دنیایان آزادمنش باشید» (کوفی، ۱۴۱۷: ۴).

تأمل و تدبر در آیات و روایات ما را به این فهم رهنمون می‌کند که آزادی معنوی «به معنای زیستن به فرمان اندیشه و خرد خویش است که انسان را در عرصه تصمیم‌گیری و ارتقای انسانیت توانمند می‌سازد. در این نوع آزادی، حق سروری و فرمانروایی به عقل داده می‌شود و آزادی از شوق انسان به خودمختاری و آزادکامی برمی‌خیزد و کارهای خود را متکی به خود می‌سازد نه نیروهای خارج از خود. به این معنا که آدمی می‌خواهد ابزار اراده خود باشد نه غیر و تصمیماتش را خود بگیرد نه دیگری و با او همچون برده‌ای زبون رفتار نشود» (ایازی، ۱۳۷۹: ۲۵ و ۲۶).

بنابراین شاید بتوان گفت که آزادی تنها طریقی است که می‌تواند معنویت‌زا و زمینه را برای رشد ارزش‌ها و حقایق و بندگی حقیقی خداوند فراهم کند. چرا این فهم را به انسان القا می‌کند که انسان نه تنها نباید سرطاعت و فرمانبرداری بی‌چون و چرا در برابر همدیگر فرود بیاورند، بلکه باید انتخاب‌ها و اقدامات خود را از روی اختیار و بدون اجبار و اکراه انجام دهند؛ تا بدین وسیله به اهداف و مقاصد مادی و معنوی خویش نایل شوند.

ظلم‌ستیزی

ظلم‌ستیزی نیز به دلیل نتایج و پیامدهایی که در جهت حاکمیت معنویت دارد شاخصه معنوی شناخته شده است. بدین معنی که افراد جامعه با متصف شدن به این ویژگی با هوشیاری و برانگیختگی تمام نسبت به هرگونه اجحافی که بر سر راه تکامل معنوی فرد و جامعه مانع ایجاد کرده یا اینکه می‌رود ایجاد کند؛ عکس‌العمل نشان داده و در دفع آن اقدام می‌نمایند و بدین نحو موجبات حاکمیت معنویت را در جامعه فراهم خواهند کرد؛ همانگونه که خداوند متعال می‌فرماید «... لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ...» (بقره، ۲۷۹). «درحقیقت یک شعار وسیع پرمایه اسلامی است که می‌گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری بپرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولاً اگر ستمکش نباشد، ستمگر کمتر پیدا می‌شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند، کسی نمی‌تواند به آنها ستم کند باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۳۷۷).

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «... وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...» (بقره، ۲۵۱). «حالت دفاع و گذشت از خود که بر اثر هشیاری و برانگیختگی پیش می‌آید باید ناشی از مبدأ برتری باشد. نسبت فساد به زمین - فسادت الارض - از جهت فساد انسان‌هایی است که نمودار و پرورده و گزیده زمین می‌باشند و به سبب صلاح و اصلاح این پدیده عالی (دفاع)، زمین و مواد و منابع آن آرایش می‌یابد و صورت‌های کمالی به خود می‌گیرد و چون انسان پدیده‌ای است متحرک و متکامل به ذات، با نبودن انگیزه دفاعی، خود دچار رکود و تباهی می‌شود و زمین را فساد می‌گیرد. از این جهت، انگیزه دفاعی در انسان، نموداری از اراده خدا و قانون حیات است که در زمینه اختلافات ملی و مرزی یا اقتصادی و فکری از درون انسان‌ها می‌جوشد و مانند امواج دریا و هوا در سطح زندگی پدیدار می‌شود و گسترش می‌یابد و پیوسته غالب را مغلوب و مغلوب را غالب می‌گرداند و هیچ‌یک پایدار نمی‌ماند و همانند نیروی دفعی که در ذرات کوچک و اجسام بزرگ است و آنها را از جذب و غلبه قدرت‌های بزرگتر پایدار می‌دارد. همین نیروی فعال و همگانی جذب و دفع، که سررشته آن به دست مدبر حکیم است، هم منشأ نظم و سامان‌بخشی می‌باشد و هم موجب صلاح و کمال حرکت‌ها و انقلاب‌های بشری و اجتماعی» (طالقانی، ۱۳۶۲: ج ۲، ۱۹۱).

۱. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

۲. و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه گردیده بود.

در روایت و احادیث نیز ظلم‌ستیزی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دانسته شده که تحقق معنویت (خیر و نیکی‌ها) را در جوامع، جز در سایه مبارزه و قیام یا همان ظلم‌ستیزی امکان نخواهد داشت. پیامبر گرامی اسلام (ص) در این باره می‌فرماید: «الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَ السَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ». «تمام خیر و نیکی در قیام و مبارزه و تحت سایه قیام قرار دارد، مردم به راست نیابند (بیدار نشوند) مگر با قیام و مبارزه و مبارزات کلیدهای بهشت و جهنم هستند» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۱، ۵). امام علی (ع) نیز شرط پذیرش حکومت را به ظلم‌ستیزی منوط می‌کنند و می‌فرمایند: «وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِبَاطِهِمْ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ سَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا». «و اگر نبود اینکه خدا بر دانشمندان واجب کرده است که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند، ریسمان خلافت را بر دوشش می‌افکنند، و پایان آن را به جام آغاز آن سیراب می‌کردم» (حکیمی، ۱۳۸۰: ج ۲، ۳۶۴). تأمل در این آیات و روایات اندیشه انسان را به این مهم رهنمون می‌کند که دفع ظلم یا ظلم‌ستیزی سنت الهی است که مدام باید جریان داشته باشد تا هرگونه اقدام افراطی، ظالمانه و غیرانسانی فرصت رشد و نمو نداشته باشد.

امام خمینی (ره) نیز در اهمیت قیام علیه ظلم، که چگونه موجبات تعالی معنوی را در فرد و جامعه فراهم می‌کند، می‌فرماید: «قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمان را به منزل خلت رسانده و از جلوه‌های گوناگون طبیعت رهانده... قیام الله است که موسی کلیم را با یک عصا بر فرعونیان چیره کرد... قیام برای خداست که خاتم النبیین را (ص) را یک‌تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد... و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین أو ادنی رسانید» (خمینی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۳). بر همین اساس، می‌توان گفت «مبارزه و قیام، ضرورت حیات زندگانی فردی و اجتماعی و تمام ابعاد وجودی فرد و جامعه را دربرمی‌گیرد. و لحظه‌ای غفلت و دست کشیدن از مبارزه به معنای نابودی و فنا شدن انسان و جامعه انسانی است. اگر این حرکت و سیوروت - مبارزه و قیام - آنی تبدیل به توقف و ایست گردد، آنگاه زندگانی انسان از حرکت ایستاده و مرگ انسان فرا رسیده است هرچند در ظاهر امر زنده باشد، اما مرده متحرکی بیش نیست» (جمشیدی، ۱۳۷۶: ۱۴).

بنابراین همان‌گونه که در آیات و روایات ملاحظه شد، ظلم‌ستیزی ضرورتی اجتماعی برای احیا و حاکمیت معنویت در جامعه است. به طوری که می‌توان گفت بدون این ضرورت چیزی قابل اصلاح شدن و سامان یافتن و انتظام‌بخشی نیست و همه خیر و نیکی‌ها، سعادت و

بهروزی‌های جامعه‌ای که می‌خواهد به معنویت ختم شود، فقط با ظلم‌ستیزی و قیام ممکن و محقق می‌شود.

بصیرت

آدمی در بررسی پدیده‌ها و حوادث و وقایع و رخدادها نه تنها باید با تأمل و تدبر عمل کند و بازیچه هوس‌ها و دریافت شخصی و فردی نشود، بلکه با شناخت عمیقی، این وقایع را مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد و بدین نحو، زمینه را برای تحقق معنویت در جامعه فراهم کند و اجازه ندهد که عوامل و عناصر سو در جهت حاکمیت معنویت مانع ایجاد کنند. داشتن علم و آگاهی پایه و اساس بصیرت به‌شمار می‌رود. پس علم و آگاهی صفت ایجابی افراد با بصیرت و پرهیز از هرگونه شتاب‌زدگی و تقلید صفت سلبی آنان می‌باشد.

برهمن اساس، خداوند متعال بصیرت را نقشه راه حرکت انقلاب معنوی رسول گرامی خویش ترسیم و فرمان می‌دهد که آن را به اتباع خود به‌عنوان یک سنت و روشی الهی که باید براساس آن حرکت و عمل کنند، ابلاغ نماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...» (یوسف، ۱۰۸). در تفسیر این آیه آمده که «منظور از سبیل راهی است بدون کژی و اعوجاج و شک و شبهه که پیامبر فرموده ما از طرف خداوند بر هدایت و نوریم و از روی بصیرت و ادراک و معرفت در آن حرکت می‌کنیم که عبارت است از یقین بینش‌بخش و روشنی‌بخش و نه از روی سرگردانی، لغزش و حدس و گمان... که همین امر موجب تفکیک و تمییز و تفصیل بین ما و مشرکین است» (سید قطب، ۱۴۱۲: ج ۴، ۲۰۳۴). در جای دیگری، خداوند متعال برای نشان دادن اهمیت بصیرت به قیاس دست می‌زند و نقطه مقابل افراد با بصیرت را اشخاصی کور می‌داند که قدرت تشخیص ارزش‌ها و حقایق را ندارند و با این عمل خویش، مانع تحقق معنویت در جامعه می‌شوند. «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؟» (رعد، ۱۶). در تفسیر این آیه نیز گفته شده: «که کور و نابینا کسی است که بر چشم بصیرتش پرده و پوشش یا حجابی است و فرد با بصیرت کسی است که شناسای حق و حقیقت است چراکه باطنش به نور توحید روشن است... که این دو مساوی نیستند!» (قشیری، بی‌تا: ج ۲، ۲۲۳). روایات پرنغزی نیز بر ضرورت بصیرت به‌عنوان خصلت معنوی مهمی ایراد شده‌است؛ مثلاً امام

۱. بگو این است راه من، که من و هرکس (پیروم) کرد، با بینایی به‌سوی خدا دعوت می‌کنیم.

۲. بگو آیا نابینا و بینا یکسان‌اند.

صادق(ع) فرموده‌اند: «الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُغْداً». کسی که بدون بصیرت عمل کند همچون کسی است که در طریق و مسیر پیش نمی‌رود از این رو، هرچه بر تندی و حرکت خود بیفزاید، از مقصد دورتر می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۴۳). امیرالمؤمنین(ع) در سفارشی مؤکد به کمال، اقدام به هر عملی را براساس بصیرت لازم و ضروری دانسته و فرموده‌اند: «قَالَ يَا كُمَّيلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ». «ای کمیل، هیچ حرکتی نیست، مگر اینکه در آن نیاز به بصیرت و معرفت داری» (ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۱۷۱). بر همین مبنا، «بصیرت از صفات شایسته و ستوده‌ای است که یک مسلمان در زندگی فردی و اجتماعی خویش باید از آن برخوردار باشد. در مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و موضع‌گیری‌ها، جایگاه بصیرت روشن‌تر می‌گردد. بدون بصیرت، عبادات، مبارزات و جنگ انسان نیز نتیجه و ثمر مطلوب را ندارد و گاهی پس از سال‌ها عبادت و ریاضت یا مبارزه با دشمن، انسان بی‌بصیرت در مسیر باطل و در برابر حق قرار می‌گیرد» (شاکر، ۱۳۸۸: ۷۰).

در نتیجه می‌توان گفت این اصل به ما می‌آموزد که در هر حرکتی و اقدامی و گزینش امری باید از روی بصیرت عمل نماییم و از ماندن در ظواهر امور بپرهیزیم که این امر یعنی عمل طبق ظواهر امور موجب آثار و پیامدهای سو و همچنین مانع بروز تحقق متصف شدن جامعه به حقیقت و کسب ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی و الهی در جهت واجد شدن جامعه به شاخص‌هایی معنوی خواهد شد.

عدالت محوری

عدالت با معنویت نسبت دوسویه دارد یا به عبارتی، مانند دوروی سکه می‌باشد. چراکه عدالت در بطن خویش سرشار از معنویت است و جامعه‌ای که متصف به این خصلت یا ویژگی است، قطعاً متصف و مزین به معنویت نیز خواهد بود و به عکس. این همان اصلی است که دغدغه بسیاری من جمله پیامبران و مصلحان بوده است. به طوری که می‌توان گفت هدف از ارسال پیامبران به همین منظور بوده است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (حدید، ۲۵). «آیه بیانگر آن است که غرض از اعزام رسولان به سوی اجتماعات بشری با معجزات و دلایل آشکار بر رسالت آنان بناگذاری مکتب توحید است و

۱. به راستی ما پیامبران را خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند.

همچنین احکام الهی و فرامین و کتاب‌هایی را که توسط آنان در دسترس اجتماعات بشری نهاده به منظور این است که بشر از برنامه آسمانی پیروی نموده و زندگی عادلانه‌ای داشته باشد و عدل و عدالت در میان آنان فرمانروا باشد» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ج ۱۶، ۲۰۱).

عدالت از نظر خداوند متعال آنقدر حائز اهمیت است که تنها تلاش گروهی از جامعه (ارسال رسولان) - را برای تحقق تأثیرات اثربخشی که این امر چون رضایتمندی مردم و معنوی نمودن زندگی آنها را به دنبال دارد- کافی ندانسته و لذا اعلان عمومی صادر کرده و از همگی درخواست می‌کند که برای تحقق آن کوشا باشند و تنها در این صورت می‌توان عدالت و معنویت را با هم در جامعه اجرایی کرد؛ آنجاکه خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»... (نساء، ۳۵). چنان‌که تفسیر آیه نیز به همین مضمون اشاره دارد. «هر نوع مؤمن چه مرد و چه زن و هر نوع عدل و داد درباره کلیه امور مشمول این آیه شریفه خواهند شد. از کلمه قوامین که صیغه مبالغه است این‌طور مفهوم می‌گردد که عدل و داد را باید کما هو حقه و به حد کافی رواج و انجام داد. پس کسی که یک یا دو مرتبه عدل و داد را اجرا و بعداً از اجرا آن خودداری نماید مشمول معنای مبالغه این آیه نخواهد شد...» (نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ج ۴، ۳۲).

روایات رسیده از معصومین (ع) نیز بر ضرورت، اهمیت و اجرایی شدن این شاخصه معنوی تأکید دارد. مثلاً امام علی (ع) می‌فرماید: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَ الْعَدْلِ قِيَامَ الْأَنْامِ وَ تَنْزِيهَا مِنَ الْمَظْلَمِ وَ الْأَنْامِ وَ تَسْنِيَةَ لِلْإِسْلَامِ». «خدای سبحان عدالت را مایه برپایی انسان‌ها و ستون زندگی آنها و سبب پاک‌سازی از ستم‌کاری‌ها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۳۴۱). در روایتی دیگر نیز آمده: «لَوْ عَدِلَ فِي النَّاسِ لَأَسْتَعْتَبُوا». اگر به عدالت بین مردم رفتار شود همه بی‌نیاز می‌شوند (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۵۴۲).

آثاری معنوی که برای عدالت در روایات به هنگام اجرایی شدن آن ذکر شد از جمله بی‌نیازی مردم، برپایی دین، عدم ظلم و ستم و برپایی نماز، ستون زندگی مردم، بیانگر این است که «زندگی در محیطی که در فضای آن بوی خوش عدالت استشمام می‌شود، از غسل شیرین‌تر است و در محیط مسموم و آلوده به زهرهای ستمگری، از حنظل تلخ‌تر و چون آدمی تنها ستم را احساس نمی‌کند بلکه آن را می‌چشد و لمس می‌کند، در هنگام اجرای عدالت یا بی‌عدالتی،

۱. ای کسانی که ایمان آورده‌اید پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید.

پرده‌ها از برابر او کنار می‌رود و واقعیت را لمس می‌کند و با ذائقه و چشایی فطری آن را می‌چشد و در نتیجه لمس کردن و چشیدن عدل از شیرینی آن و در نتیجه لمس کردن و چشیدن ظلم از تلخی آن آگاه می‌گردد. چون آدمی کوخی را در کنار کاخی می‌نگرد، این تلخی را همان‌گونه احساس می‌کند که شیرینی مساوات و برادری را که در آنجا وجود داشته‌باشد. به‌همین جهت به سخت‌کوشی و تلاشگری برای رسیدن به عدالت واقعی و ریشه‌کن کردن ستمگری می‌پردازد و از اینجاست که خرسندی مردمان تنها هنگامی حاصل می‌شود که عدالت در اجتماع حاکم باشد و مردم شیرینی آن را بچشند» (حکیمی، ۱۳۸۰: ج ۶، ۵۰۳).

بنابراین طبق آیات و روایات عدالت نتایج و آثاری را در پی دارد که اصلاح و انتظام و تعادل برقرار کردن بین بسیاری از امورات جامعه و شکوفایی تمام‌قد معنویت در همه عرصه‌ها به‌گونه‌ای که رضایتمندی مردم را به‌طور شایسته و بایسته فراهم کند و از هرگونه افراط و تفریط جلوگیری نماید، و هرچیزی را در جای درخورش بنشانند جز با عدالت میسر نخواهد بود.

اشتغال

شاید بتوان گفت کار از آن جهت شاخصه معنوی جامعه محسوب می‌شود که اثرات و نتایج مادی و معنوی فراوانی از لحاظ فردی و اجتماعی در پی دارد، نه به جهت فی‌نفسه بودن خودِ کار. مثلاً خداوند در آیه ۹۷ سوره نحل به خودِ عمل فی‌نفسه وقعی نمی‌نهد بلکه آن را منوط و مقید به قیدهایی چون «صالح» و اینکه خود فرد نیز باید حتماً «مؤمن» باشد، تا مستحق پاداش و حیات طیبه قرار گیرند اشاره می‌نماید. قال الله تعالی: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً...» که این را می‌رساند آنچه که مهم است نتیجه و اثر عمل یا کار است نه خودِ عمل یا کار. چنان‌که در تفسیر این آیه نیز آمده: «که این پاداش شامل هر نوع عملی که از نظر خدا و رسول و عقلاء، نیک و پسندیده باشد می‌شود. یعنی هرکسی که عمل نیکی انجام دهد، اعم از مرد یا زن، جزایش آن است. اما چون رفتارهای نیک انسان مشروط بر این است که به خدا و رسول و آنچه فرموده‌اند ایمان داشته باشد، لذا به‌دنبال جمله فوق می‌فرماید: «اعمال کسی مقبول است که مؤمن واقعی باشد (وَ هُوَ مُؤْمِنٌ) ولی شخص غیر مؤمن، مشمول پاداشی که در آخرت به مؤمنین داده خواهد شد، نمی‌شود» (نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ج ۹، ۲۸۸). در راستای همین اثربخشی، کار و اهمیتی که دارد خداوند متعال دستور به جستجو و

۱. هر کس از - مرد یا زن - کار شایسته‌ای کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم.

یافتن یا به بیان احسن، ایجاد شغل و کار می‌نماید و می‌فرماید: «...وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...» (جمعه، ۱۰). «یعنی به شما اجازه داده شده که برای تجارت و دخل و تصرف در آنچه که نیاز دارید برای معیشتان در زمین متفرق و پراکنده شوید [یعنی پی کسب و کار بروید به‌خاطر طلب نیازهای زندگی‌تان]» (زحیلی، ۱۴۱۸: ج ۲۸، ۹۸). روایات نیز در رابطه با همین مضمون به نتیجه و پیامد بیکاری اشاره نموده‌اند؛ آنجاکه امام علی(ع) می‌فرماید: «إِنْ يَكُنِ الشُّغْلُ مَجْهَدَةً فَأَنْصَلُ الْفُرَاقَ مَفْسَدَةً». هرچند کار و تلاش همراه با زحمت و رنج است اما بیکاری پیوسته منشأ فساد و تباهی است (مفید، ۱۴۱۳: ج ۱، ۲۹۸).

کار یک وظیفه و فریضه الهی است که «تنها تن آدمی نیست که به‌کار نیاز دارد، بلکه رشد روح او و قوای معنوی و فکر و فرهنگ و تربیت او نیز بستگی به‌کار دارد و بیکاری بر معنویت آدمی نیز آثاری زیان‌بار می‌گذارد. اگر آدمی هرچه را که نیاز دارد، در اختیار داشت و طبیعت آماده و ساخته و پرداخته به او می‌داد و در نتیجه، اوقات خود را پیوسته به بیکاری و فراغت می‌گذراند، به فساد و تباهی کشیده می‌شد و ناگزیر نیرو و انرژی خود را در راه‌هایی صرف می‌کرد که به نابودی خود و هم‌نوعانش می‌انجامد» (حکیمی، ۱۳۹۰: ۲۲۴ و ۲۲۵).

بنابراین تأکید آیات و روایات بر ارزش کار و نکوهش بیکاری به دلیل آثار و تبعاتی است که در پی دارد. چراکه علاوه بر عدم رشد اقتصادی جامعه و خدمت‌رسانی به هم‌نوعان موجب بطالت عمر و بیهوده هدر رفتن سرمایه‌های مادی و معنوی و... می‌شود. از این رو، جوانان بیکار آمادگی بیشتری دارند تا در دام ناهنجاری‌ها و هواهای نفسانی بیفتند و به فساد و تباهی و رذالت کشیده شوند؛ بر مدیران سیاسی اجتماعی و اقتصادی جامعه است که زمینه اشتغال و کسب و کار را برای همه فراهم کنند. تا علاوه بر مفقود شدن فضای مخرب و منحطی که بر اثر بیکاری ظاهر شده و با معنویت سازگار نیست، زمینه‌های سالم‌سازی شخصیت افراد و پاکسازی جامعه از رذالت‌ها و پستی‌ها و... فراهم شود و بدین وسیله شاهد جامعه‌ای معنوی باشیم.

مداراورزی

طبق نص صریح قرآن، خداوند مردم را با استعدادها و بینش‌ها و عقاید و انتخاب مختلف آفریده‌است: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ۗ» (هود، ۱۱۸). با این

۱. ... و رزق خدا را طلب کنید...

۲. و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد، درحالی که پیوسته در اختلاف‌اند.

توصیف، یعنی گوناگونی سلیقه‌ها و انتخاب عملکردها تنها عاملی که موجبات جامعه‌ای آرام، سالم، حل مسالمت‌آمیز و تعاملی سازنده در راستای پدید آمدن خصلت‌ها و ویژگی‌های معنوی در جامعه می‌شود، به وجود آمدن احساس احترام نسبت به همدیگر در رابطه با اختلافات است که این مهم در «مداراورزی» نهفته است.

به کارگیری مداراورزی در دو موضع کاربرد دارد. یکی در رابطه با مباحث اعتقاداتی و مذهبی و دیگری در رابطه با احزاب و گروه‌ها. در موضع اعتقادی باید گفت: مدارا فرصتی دوباره است به شخصی که راه خطا رفته و از معنویت حقیقی، که همان انتخاب صحیح و به حق است، دور شده. چنان‌که فرموده خداوند متعال بر این مضمون تأکید دارد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه، ۶). تفسیر آیه نیز بر همین ادعا تأکید دارد: «اگر یکی از مشرکان پس از انقضای مدت مهلت که پیمانی میان تو و او نیست به سوی تو بیاید و درخواست امان کند تا اینکه آنچه از قرآن و دین را که مردم را به آن دعوت می‌کنی بشنود، او را امان ده تا سخن خدا را استماع کند و آن را مورد تفکر و اندیشیدن قرار دهد، زیرا محکم‌ترین دلایل و براهین در قرآن است. این دستور که باید او را پناه‌دهی به این دلیل است که آنها مردمی نادان‌اند یعنی از ایمان و دین چیزی نمی‌فهمند بنابراین باید آنها را امان دهی، تا سخن حق را بشنوند و آگاه شوند» (طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۵۱۳).

اصل مدارا این فهم را می‌رساند که هیچ‌کس حق اجبار و اکراه کسی را به انتخاب و گزینش عقیده‌ای ندارد. زیرا این‌گونه برخوردها موجب گمراهی و ضلالت بیشتر افراد از معنویت خواهد شد. چنان‌که خداوند متعال به پیامبر خویش چنین دستوری را مبنی بر اکراه مردم به دعوت را بیان می‌نماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس، ۹۹). «یعنی اگر پروردگارت می‌خواست، تمامی انسان‌هایی که روی زمین‌اند ایمان می‌آوردند، و لیکن این‌طور نخواسته ... پس مشیت در این باب با خدای سبحان است و مطلب به خواست او بستگی دارد و چون او چنین چیزی را نخواسته، تو ای پیامبر، نباید چنین طمع و

۱. و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌دانند.

۲. و اگر پروردگارت می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه‌آنها یکسر ایمان می‌آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می‌کنی که بگروند.

توقعی داشته‌باشی و نیز نباید در این باب خود را خسته کنی برای اینکه تو قادر نیستی مردم را مجبور بر ایمان کنی و ایمانی که از روی اکراه باشد خواست ما نیست، آن ایمانی را ما از انسان‌ها خواسته‌ایم که از حسن اختیار باشد. [اشاره به اینکه ایمان باید اختیاری و بدون اکراه باشد و بیانی در مورد اینکه هیچ‌کس جز به اذن خدا ایمان نمی‌آورد و اگر خدا می‌خواست، همه اهل زمین ایمان می‌آوردند]... که باین حال دیگر راهی برای تو باقی نمانده جز اینکه فرضاً مردم را به زور و به اکراه بر ایمان واداشته و مجبور سازی و من این عمل را برای تو عملی منکر کرده‌ام و تو نباید دست به چنین کاری بزنی و نمی‌توانی این کار را بکنی و خود من هم ایمان این چنینی را قبول نمی‌کنم (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۰، ۱۷۸). در اهمیت مدارا همین بس که رسول اکرم (ص) در روایتی آن را نصف ایمان دانسته‌اند و فرموده‌اند: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ». مدارا با مردم نصف ایمان و گشایشی که به وسیله آن ایجاد می‌شود، نصف زندگی (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۴، ۴۵۸). امام علی (ع) نیز به این مهم اشاره کرده و فرموده‌اند: «مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَا». هرکس با آرا گوناگون روبه‌رو شود نقاط اشتباه و خطای هرکاری را خواهد شناخت (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۸، ۲۲). با این توضیح، اگر این فرصت هم‌اندیشی و تبادل رأی دوباره، که مدارا ایجاد کننده آن است، داده شود، عقیده صحیح و به حق نمایان و آشکار می‌شود و راه به سوی هدایت و معنویت سهل و آسان خواهد شد.

در رابطه با احزاب و گروه‌ها نیز وضع به همین منوال است یعنی باید با ملایمت و نرمی و مدارا اختلافات را حل و فصل نمود نه با زور و خشونت. خداوند متعال به حضرت موسی دستور می‌دهد که در برخورد با فرعون نرمشی ملایم و مداراگونه داشته باشد: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» (طه، ۴۴). «پس بگوئید مر او را سخن نرم، و به رفق و مدارا او را دعوت به توحید کنید لَعَلَّهُ امید این داشته‌باشید که فرعون به این قول لَیِّنٌ پندپذیر شود اگر صدق شما بر او محقق شود، أَوْ يَخْشَى یا بترسد از عذاب ما اگر در مقابل توهم باشد» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۳، ۶۱).

راه حل مسالمت‌آمیز برای به وجود نیامدن اختلاف و کشمکش و درگیری، که موجبات عدم معنویت را در پی دارد، این است که احزاب، گروه‌ها و اقوام همدیگر را بشناسند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»

۱. و با او سخنی نرم گوئید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.

۲. ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.

(حجرات، ۱۳). «... اینکه شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله جعل نمودیم برای این است که یکدیگر را بشناسید. چون انسان بالطبع مدنی است، احتیاج به هم‌نوع خود دارد، در باب معاملات و سایر حوائج باید یکدیگر را بشناسید» (طیب، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ۲۳۲). از امام باقر(ع) در رابطه با عملکرد امام علی(ع) در رابطه با خوارج نقل است: «أَنَّ عَلِيًّا (ع) لَمْ يَكُنْ يَنْسُبُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ حَرَبِهِ إِلَى الشُّرْكِ وَ لَا إِلَى النِّفَاقِ وَ لَكِنَّهُ كَانَ يَقُولُ هُمْ إِخْوَانُنَا بَعَوَا عَلَيْنَا». «علی هیچ‌یک از افرادی را که با او جنگیدند به شرک و نفاق متهم نکرد و آنان را تکفیر نکرد، بلکه می‌گفت آنها برادران ما هستند که به ما ستم کردند» (حرعاملی، ۱۴۰۹: ج ۱۵، ۸۳).

پیامبر گرامی اسلام(ص) نیز پس از فتح مکه، در برخورد با مشرکان نه تنها آنها را تعذیب نمود بلکه به آنها گفت: اذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ. بروید که شما از آزادشدگانید (طوسی، ۱۴۰۷: ج ۴، ۳۸). پس همان‌گونه که گفته شد این اختلافات - چه از جهت اعتقادی و چه از جهت منشی - ذاتی و جبلی آدمی است. لذا مدارا از مهم‌ترین شاخصه‌های معنوی است که موجب اجتناب از صفت‌های زشت ضد معنوی مانند تعصب، تحجر، سخت‌گیری و... می‌شود و فرصتی دوباره را به افراد و گروه‌ها در انتخاب عقیده یا عملکرد اشتباه و خطایی که گزینش نموده‌اند می‌دهد که با تبادل رأی و شناخت همدیگر، به تجدیدنظر بپردازند. و بدین‌وسیله جامعه دارای شاخص‌هایی متعالی مانند صلح و امنیت، عدم کشمکش و درگیری و... خواهد شد.

توانمندی

این شاخصه مهم معنوی نیز شرایطی را فراهم می‌کند که در آن افراد یک جامعه عزت و سربلندی خود را از ذلت و خواری، اسیری و بردگی، تجاوز و تخریب، تهدید و ارباب و حفظ حدود و ثغور سرزمین به منظور پاس‌داشتن ارزش‌ها و حرمت‌های الهی و کرامت انسانی حفظ نمایند. لذا داشتن و دارا بودن همه این ارزش‌ها یا خصلت‌های معنوی جز با به‌کار بردن همه نیروها، مخصوصاً نیرو و قدرت دفاعی، ممکن و میسر نیست. شاید بتوان گفت اهمیت این مسئله (توانمندی و اقتدار) از آنجا آشکار می‌شود که خداوند متعال از زبان ملکه سبأ می‌فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرََّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (نمل، ۳۴). در تفسیر این آیه آمده که: «إذا دخلوا به معنی غلبه یافتن و آفسدوها یعنی ویران می‌کنند آن شهرها را، با نابودکردن و سوزاندن و قطع نمودن و عزیزانش را با قتل و کشتار و شکنجه و اسیر گرفتن

۱. ملکه گفت: پادشاهان چون به شهری درآیند، آن را تباہ و عزیزانش را خوار می‌گردانند و این‌گونه می‌کنند.

ذلیل می‌گردانند که همانا شیوه پادشاهان در ایجاد فساد و خوار و ذلیل کردن این‌گونه است» (اندلسی، ۱۴۲۰: ج ۸، ۲۳۶).

برای جلوگیری از پیش‌آمدن چنین مصیبت‌هایی که سرنوشت یک قوم و همه ارزش‌ها و آرمان‌های معنوی و الهی را تهدید می‌کند و موجب می‌شود یک جامعه از شاخص‌های معنوی تهی شود بر همه، مخصوصاً حکام، فرض است که نسبت به توانمندی جامعه‌شان، مخصوصاً از لحاظ نظامی یا دفاعی، حساسیت و عکس‌العمل نشان دهند و در تأیید این گفته آیات متعددی است که بر جنگ با کفار، مشرکین و منافقین دلالت دارد. این مهم به دست نخواهد آمد، جز با دستیابی به اقتدار تام و تمام از لحاظ دفاعی. این دستور صریح الهی نه تنها وظیفه‌ای انسانی بلکه عبادت می‌باشد که به قصد ایجاد و احیای حق و ارزش‌های الهی و اینکه جامعه‌ای را دارای شاخص‌هایی معنوی نماید صورت می‌گیرد که خداوند متعال به آن فرمان می‌دهد: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰). «امر عامی است به مؤمنین که در قبال کفار به قدر توانایی‌شان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آنچه که کفار بالفعل دارند و آنچه که توانایی تهیه آن را دارند، چون مجتمع انسانی غیر از این نیست که از افراد و اقوامی دارای افکار مختلف تشکیل می‌یابد و در این مجتمع هیچ اجتماعی براساس سنتی که حافظ منافعشان باشد اجتماع نمی‌کنند مگر اینکه اجتماع دیگری علیه منافعش و مخالف با سنتش تشکیل خواهد یافت و دیری نمی‌پاید که این دو اجتماع کارشان به اختلاف کشیده و سرانجام به مبارزه علیه هم برمی‌خیزند و هریک در صدد برمی‌آید که آن دیگری را مغلوب کند.

پس با این حال، مسئله جنگ و اختلافاتی که منجر به جنگ‌های خسارت‌زا می‌شود امری است که در مجتمعات بشری گریزی از آن نبوده و خواه ناخواه پیش می‌آید؛ دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است و بر همه افراد است که قیام نموده و دشمن را از خود و از منافع خود دفع دهند و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته‌باشند تا بتوانند منافع خود را از خطر دستبرد دشمن نگهدارند، گوا اینکه پاره‌ای از ذخیره‌های دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومت‌ها بر نمی‌آید و لیکن پاره‌ای دیگر هم هست که مسئول

۱. هرچه در توان دارید از نیرو و اسبان آماده بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان را و [دشمنان] دیگری را جز ایشان - که شما نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد - بترسانید.

تهیه آن خود افرادند، چون حکومت هر قدر هم نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به افراد مردم محتاج است، پس مردم هم به‌نوبه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند. پس تکلیف «و اعدوا...»، تکلیف به همه است... لذا این قوا و امکانات دفاعی را تدارک ببینید تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را ترسانیده و از آنان زهر چشم گرفته‌باشید و اگر دشمن دین را هم دشمن خدا و هم دشمن ایشان خواند، برای این بود که هم واقع را بیان کرده‌باشد و هم اینکه ایشان را تحریک نموده‌باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۹، ۱۵۲).

در حدیثی از امام علی (ع) نیز در اهمیت پیامدهای اقتدار نظامی که این امر چگونه موجب شکوه و عظمت یک جامعه و ارزش‌های معنوی می‌گردد می‌فرمایند: «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِيَّةِ وَ زَيْنُ الْوَلَاءِ وَ عِزُّ الدِّينِ وَ سَبِيلُ الْأَمْنِ وَ لَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ». «سپاهیان به فرمان خدا پناهگاه استوار و زینت و وقار زمامداران و شکوه دین و راه‌های تحقق امنیت کشورند، امور مردم جزء با سپاهیان استوار نگردد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۱۷، ۴۸).

باز در روایتی دیگر از امیرالمؤمنین (ع) بر ضرورت توانمندی دفاعی، که چگونه به وسیله این عصر مهم به اجرای احکام و فرامین الهی می‌پردازد، آمده‌است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْأِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ خُدُودِكَ». «خدایا تو می‌دانی جنگ و درگیری ما نه به‌خاطر رغبت در قدرت بود و نه از دنیای ناچیز زیادت خواستن، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین را به‌جایی که بود، بنشانیم و اصلاح را در شهرهایت ظاهرگردانیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید و حدود ضایع مانده‌ات اجرا گردد» (شریف‌رضی، ۱۴۱۴: ۱۸۹). امام خمینی (ره) نیز در اهمیت این مهم می‌فرماید: «در هیچ شرایطی از تقویت نیروهای مسلح و بالا بردن آموزش‌های عقیدتی و نظامی و توسعه تخصص‌های لازم و خصوصاً حرکت به طرف خودکفایی نظامی غفلت نکنید... غفلت از تقویت بنیه دفاعی کشور، طمع تهاجم و تجاوز بیگانگان و تجاوز تحمیل جنگ و توطئه‌ها را به‌دنبال می‌آورد (خمینی، ۱۳۶۶: ج ۲۰، ۳۴).

همان‌گونه که روشن شد تأمل در آیات و روایات ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که توانمندی نظامی یا دفاعی پیامدهایی را در پی خواهد داشت مانند شکوه دین و زمامداران، امنیت و اصلاح جامعه، احیا و ایجاد ارزش‌های دینی و اجرای حدود الهی، عدم ویرانی جامعه و

آوارگی مردم آن و... با این توصیف، اگر یک جامعه‌ای به این مهم دست یابد، قطعاً واجد همه این شاخص‌های متعالی خواهد شد. بنابراین می‌توان گفت توانمندی شرایط و فضایی را فراهم می‌کند که جامعه با داشتن آن، قادر است اهداف و ارزش‌های مهم و حیاتی خود را در راستای حاکمیت معنویت، تحقق و در سطح جامعه گسترش یا دست‌کم آنها را در برابر تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های حفظ نماید. به عبارت دیگر، این مهم شرایطی را فراهم می‌کند که همه عوامل به‌طور پیوسته به کار گرفته شوند تا ارزش‌های اسلامی مورد هجوم واقع نشوند. بدین نحو بر دارا بودن مؤلفه‌های معنوی و الهی خویش ثابت و استوار بمانند.

اخلاق محوری

اخلاق توانایی تبدیل سیئات را به حسنات، باطل را به حق، صفت‌های قبیح را به خصلت‌های نیک و ظلم را به عدل ... دارد به‌گونه‌ای که می‌تواند یک جامعه را سرشار از مکارم و فضایل معنوی کند. تأکید قرآن کریم به دفعات بر سازندگی اخلاقی و ارزش‌های والای انسانی بیانگر اهمیت جایگاه اخلاق در نایل کردن فرد و جامعه به خصلت‌های انسانی و الهی است. بر همین اساس، دستور می‌دهد: «...ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ...» (مؤمنون، ۲۳). «بدی را با خصلتی که مقابل آن است دفع نما، مثلاً باطل آنان را با حقی که نزد تو است دفع کن، نه به باطلی دیگر، و جهل آنان را با حلم، و بدی‌هایشان را با عفو و همچنین هر بدی دیگرشان را با خوبی مناسب آن دفع کن» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۷، ۵۹۴).

به همین دلیل خداوند جامعه متخلق و غیر آن را هرگز مساوی ندانسته و می‌فرماید: «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ...» (مائده، ۱۰۰). «طیب اندیشه صحیح و خوی نیکو و رفتار شایسته است که آثار نیکو داشته و انتظام زندگی و مسیر سعادت بشر به آنها وابستگی دارد، مثلاً عقیده حق طبق واقع و نیز موافق فکر، و حکم خرد است. همچنین خوی نیکو و رفتار پسندیده وفق خرد و زندگی فرد و اجتماع بر آن استوار است. خبیث ضد آن به معنای پلید است و عبارت از عقیده فاسد و مخالف با واقع و نیز خلق نکوهیده و اعمال ناسزا که سبب انحطاط جامعه و اختلال زندگی است. آیه بیان می‌دارد که اساس اسلام بر طهارت عقیده و خوی نیکو و اعمال شایسته نهاده شده و انتظام زندگی فرد و اجتماع بر محور آن دور می‌زند، همچنان‌که صحت و

۱. بدی را با شیوه نیکو دفع کن.

۲. بگو پلید و پاک یکسان نیستند.

اعتدال مزاج و انتظام اعضا بدن انسانی در اثر صرف غذای پاکیزه یعنی موافق طبع و گواراست» (حسینی‌همدانی، ۱۴۰۴: ج ۵، ۱۵۸).

به‌خاطر ارزش و اهمیت همین فضیلت‌ها و مکرمت‌های اخلاقی است که پیامبر گرامی اسلام (ص) هدف از بعثت خود را اتمام مکارم اخلاقی می‌داند و می‌فرماید: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛ «من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاقی را تمام کنم» (طبرسی، ۱۴۱۲: ۸). در حدیث دیگری نیز از امام علی (ع) در ارتباط با اخلاق آمده: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحِيهِمْ وَ تَعَاطِفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا إِشْتَكَى مِنْهُ وَاحِدٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَى وَ أَلْسَهَرٍ». مؤمنان از نظر مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر مانند یک پیکرند که هرگاه عضوی از آن دچار دردی شود، سایر اعضا همدردی خود را با آن عضو ابراز می‌دارند و به کمکش می‌شتابند (هاشمی خویی، ۱۴۰۰: ج ۱۷، ۱۳۷). بر همین اساس، «یک جامعه زمانی خوشبخت و سالم خواهد بود که حق و فضیلت بر آنان حاکم باشد. هر فردی جان و مال و عرض دیگران را محترم شمرد و به حریم این و آن تجاوز ننماید، در پرتو انجام وظایف، اخلاق و ادب، فضایل انسانی در جامعه شکوفا گردیده، در بین مردم روابط دوستانه برقرار شده و شخصیت دیگران محترم شمرده شود، مردم با هم به گرمی و گشاده‌رویی برخورد نمایند و زندگی را با شیرین‌کامی و نشاط گذرانند» (مروتی، ۱۳۸۱: ۲۲).

لذا اخلاق گرچه برای سازندگی معنوی فردی لازم است، اما برای سازندگی معنوی اجتماع ضرورت بس فزون‌تری می‌یابد زیرا با اخلاق بسیاری از زشتی‌ها جای خود را به نیکی‌ها، ظلم به عدالت و باطل به حق و... می‌دهد که با این وصف می‌توان شاهد سعادت و خوشبختی و ارتقای معنویت در جامعه بشری بود.

تکریم محوری

تکریم به معنای گزینش رفتاری درخور شأن انسان در هر شرایطی، فارغ از عناوینی چون موقعیت شغلی، پایگاه اجتماعی، دودمان و تبار، رنگ و نژاد و...، که به تضييع حقوق وی و خدشه‌دار کردن انسانیتش نیانجامد، می‌باشد. این تکریم و گرامیداشت‌ها نسبت به همدیگر موجب پدید آمدن خصلت‌هایی معنوی در جامعه می‌شود که انسان را مقرب درگاه الهی می‌کند. از آنجاکه انسان موجودی است که از حیث شرافت و مرتبت بر دیگر موجودات برتری دارد، لذا شایسته‌ترین تکریم‌هاست. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ

فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۱ (اسراء، ۷۰). «خداوند گرامی داشت نوع بشر را که اولاد آدم ابوالبشرند و مصور فرمود آنها را به صورت زیبا و قامت رعنا و زبان گویا و گوش شنوا و عقل و علم و حکمت و سلطنت بر حیوانات و نباتات و جمادات و سایر کرامات که از حد شمار بیرون است و مهیا فرمود برای ایشان وسائل گردش و تفریح و تجارت و سیاحت را در سفر دریا و صحرا از کشتی و مراکب طبیعی و مصنوعی و روزی داد به آنها از انواع اطعمه و اشریه حلال طیب لذیذ نافع و برتری داد ایشان را بر سایر مخلوقات که بسیارند نه کم. برتری مخصوصی که آن استعداد و قابلیت ترقی است به مقامی که دست احدی از مخلوقات به آن نرسد» (تقفی تهرانی، ۱۳۸۹: ج ۳، ۳۷۷).

گفته شد که تکریم محوری به معنای گزینش رفتاری درخور شأن آدمی است که موجب ارتقای معنوی وی می‌شود. بر همین اساس، در قرآن کریم به برخی از این منش‌های کریمانه اشاره شده است: «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا^۲» (فرقان، ۷۲). «یعنی چون بگذرند این بندگان حمیده الخصال به چیزی که عقلاً و شرعاً ناپسند است بگذرند، بگذرند درحالتی که کریمان و بزرگواران باشند. یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و شروع کنند در آن و از آن جمله چشم فرو پوشیدن است از فواحش و اعراض از ذنوب و کنایه از آنچه قبیح باشد» (کاشانی، ۱۳۷۳: ج ۴، ۶۴). در سیره معصومین نیز به این امر همت گماشته شده، چنان‌که پیامبر گرامی اسلام (ص) همه را فارغ از هرگونه تنگ‌نظری مورد تکریم و احترام خویش قرار می‌دادند: روزی پیامبر (ص) و اصحاب آن حضرت در جایی نشسته بودند که جنازه شخص یهودی را از آن مکان عبور دادند. حضرت به احترام جنازه برخاست. چند قدمی او را تشییع کرد و سپس نشست. در این هنگام، یکی از اصحاب گفت: یا رسول الله او شخص یهودی بود. حضرت فرمود: آیا انسان نبود و در انسایت با دیگران مساوی نبود؟ برای احترام به او همین کفایت می‌کند (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۷۳).

سیره امام اول شیعیان نیز بر همین سبک بود طوری که حتی در کشاکش جنگ و درگیری از این امر معنوی غفلت نکرده و همواره سعی بر آن داشته‌اند که در لحظات سخت نیز کرامت

۱. به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] بر نشانیدیم و از چیزهای

پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

۲. و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری بگذرند.

انسان‌ها حفظ شود و به کسی اهانتی صورت نگیرد. لذا می‌فرمودند: «لَا تَتَّقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ وَ تَرَكْتُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّتُهُ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعْوَرًا وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَىٰ وَ إِن شَتَمْتُمْ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْتُمْ أُمَّرَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَىٰ وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ إِن كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ». «آغازگر جنگ نباشید و اگر دشمن شکست خورد و گریخت، آن کسی را که پشت کرده‌است نکشید و به کسی که نمی‌تواند از خود دفاع کند یا آسیب دیده و زخم برداشته‌است آسیب نرسانید و او را از پای درنیاورید. هرگز زنان را با زدن و ناسزاگویی برنیاشوید و اگر زنان به امیران و فرماندهان اهانت کردند و ناسزا گفتند و آبرویشان را بردند، آنان را برنینگیزانید زیرا تاب و توان زنان اندک و جانشان ناتوان است. آنگاه که زنان در شرک به سر می‌بردند، مأمور بودیم دست از آنان برداریم تا چه رسد که اکنون مسلمان‌اند (مجلسی، ۱۴۰۴: ج ۳۳، ۴۵۸).

در همین راستا «وقتی اساس (رفتار آدمی) بر کرامت قرار گیرد و همه امور (منشی) صورتی از کرامت انسانی بیاید، میل به مکارم در آدمی جوانه می‌زند و به بروبار می‌نشیند و انسان کریم خود را برتر از آن می‌بیند که به حرام‌ها، که پستی‌آور است، میل کند یا تن به شهوات دهد که نزد او خوار است. یا با ارتکاب گناه و نافرمانی خدا پروردگاری را که کریم‌ترین است و کرامت موهبت اوست، نافرمانی نماید و کرامت خود را زیرپا بگذارد و کرامتش او را به رفتاری انسانی و سراسر رحمت و گذشت و بزرگواری با مردمان سوق می‌دهد؛ چنین انسانی از نافرمانی و نباهکاری پاک می‌شود و بستر تعالی خود را فراهم می‌سازد... اما چنان‌که حریم کرامت آدمی بشکند و انسان موجودی خفیف شود، این آمادگی را پیدا می‌کند که به هر پلیدی تن در دهد، چون‌که انسان حقیر از اعتلای روحی باز می‌ماند و به پستی‌ها رو می‌نماید» (دلشاد تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۵۰ و ۱۵۲).

در نتیجه باید گفت به‌همین خاطر است قرآن کریم و پیشوایان معصوم بر این امر محوری تأکید و تصریح داشته و خود در این زمینه پیشقدم بوده‌اند. زیرا کاملاً بر این امر واقف بوده‌اند که تکریم و بزرگداشت انسان در واقع زمینه را برای مزین شدن جامعه به شاخص‌هایی معنوی در جامعه فراهم می‌کند. زیرا این امر موجب بزرگداشت انسان می‌شود و در نتیجه باعث می‌شود که وی در جامعه به هر پستی و رذالتی تن درنهد و بدین وسیله زمینه ارتقای معنوی خویش و اطرافیان را در جامعه فراهم کند.

صبر و بردباری

این عنصر اساسی و مهم از سفارشات مؤکد دین اسلام است چراکه موجب پدید آمدن حالتی استقامتی در درون افراد برای به بارنشستن بسیاری از ارزش‌ها و فضیلت‌ها یا ترک امور ضدارزشی و ضدمعنوی می‌شود و از این لحاظ، به‌عنوان یک ویژگی معنوی بر آن تأکید و تصریح می‌شود به طوری که خداوند متعال پیامبر اسلام (ص) را بر دارا بودن آن تشویق و ترغیب می‌نماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (احقاف، ۳۵). «یعنی بر تبلیغ رسالت و تکذیب و اذیت‌هاشان صبر کن همان‌گونه که صاحبان ایستادگی و جدیت و تلاش از پیامبران اولوالعزم صبر کردند. و عزم - در لغت مانند عزیمت - به‌معنای آنچه که قلب انسان بر کار یا امری گره خورده باشد و مراد از عزم به آن در اینجا کوشندگان و تلاشگران یا صابران بر امر خداوند بر آنچه که با او عهد بسته‌اند... و تلاش و کوشش و صبر به‌طور مطلق در همهٔ رسولان و پیامبران و بسیاری از اولیاء وجود داشته‌است» (قاسمی، ۱۴۱۸: ج ۸، ۴۲۶).

در جایی دیگر از پیامبرانی نام می‌برد که برای تحقق و به ثمر نشستن اهداف و مقاصد مادی و معنوی و ایجاد و حاکمیت آن از خود صبر و استقامت نشان داده‌اند نه وادادگی، سستی و یکجا نشستن، لذت و راحت طلبی. «وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ، كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ» (انبیاء، ۸۵). «... هر یک از نامبردگان، از جمله صابران، دارای نیروی صبر و بردباری بودند و اساس هر فضیلت اکتسابی و همچنین هر فضیلت موهوبی صبر و شکیبائی است که آن فضیلت را به‌کار بندد. خلاصهٔ نیروی صبر به‌طور اطلاق و دوام که لحظه‌ای توأم با شائبه شکایت و انزجار نباشد، در همهٔ مراحل سخت و طاقت فرساست و براساس نیروی عصمت و روح قدس نهاده شده‌است» (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ج ۱۱، ۹۲).

از آنجاکه صبر منشأ همهٔ فضیلت‌هاست و به همهٔ آرمان‌های دین و معنویت و انسانیت جامهٔ تحقق می‌بخشد، پیامبر گرامی اسلام (ص) برای آن مرتبت والای قائل شده و می‌فرماید: «وَالصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ بِمَنْزِلَةِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». صبر در پیکرهٔ ایمان همانند سر است به جسم (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۲، ۸۸). مولای متقیان نیز در خطبه قاصعه صبر را عاملی اساسی و مهم بر فایق آمدن بر زشتی‌ها و پلیدی‌های حاکم بر جامعه دانسته و آن را عنصری مهم برای تحول زندگی

۱. پس همان‌گونه که پیامبران نستوه صبر کردند، صبر کن.

۲. و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را [یاد کن] که همه از شکیبایان بودند.

مستضعفان تاریخ و پیروزی آنان بر جباران و کامیابی ایده‌ها و آرمان‌های معنوی و الهی‌شان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذُّلِّ وَالْأَمْنَ مَكَانَ الْخَوْفِ فَصَارُوا مُلُوكًا حُكَّامًا وَ أَيْمَةً أُغْلَامًا وَ قَدْ بَلَغَتِ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ لَهُمْ مَا لَمْ تَبْلُغْ آمَالَ إِلِيهِ بِهِمْ»؛ «هنگامی که خداوند صبر آنان را بر آزارهایی که در راه دوستی او وارد آمد و تحمل آنان را در برابر حوادث ناگواری که به خاطر بیم از خداوند در سر راهشان قرار می‌گرفت، مشاهده کرد، دریچه‌های فرج را در آن تگنای بلا، به رویشان گشود. پس مستضعفان به زمامداری فرمانروا و پیشوایانی راهنما، بدل گشتند و کرامت و عزت آنان به‌جایی رسید که آرزوی بلند و پروازشان هرگز بدانجا راه نیافته بود» (شریف‌رضی، ۱۴۱۴: ۲۹۶).

تأکید آیات و روایات ما را به این فهم رهنمون می‌رساند که «صبر هم یک ضرورت دنیوی است و هم یک ضرورت دینی؛ بدون صبر نه دین پایدار می‌ماند، نه دنیا برقرار. هرکه صبر پیش گیرد به هرچه می‌خواهد دست می‌یابد و هرکه صبوری نکند، هیچگاه به هیچ‌چیز دست نمی‌یابد. صبر برای ادامه زندگی هر انسان ضرورت دارد و برای انسان‌های مؤمن ضرورت افزون‌تری می‌یابد» (مروتی، ۱۳۸۱: ۱۴۷).

لذا می‌توان گفت صبر تحقق‌بخشنده به همه آرمان‌ها و هدف‌های مادی و معنوی دور و نزدیک در یک جامعه است. چراکه به وسیله این عنصر مهم ارزشی است می‌توان بر سختی‌ها و ناملازمات روزگار و موانعی که مانع تحقق معنویت در جامعه است فایق آمد.

صداقت و راستگویی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در آیات زیادی از قرآن کریم بر این شاخصه و صفت مهم معنوی تأکید و تصریح شده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ جامعه‌ای به این شاخص مهم معنوی دست نخواهد یافت مگر اینکه گفتار، وعده و وعیدهایشان با عملشان مطابقت داشته باشد؛ چراکه صداقت و راستگویی موجب اعتماد افراد یک جامعه به همدیگر، شفاف‌سازی امور، عدم ریاکاری و هماهنگی گفتار و عمل و... می‌شود.

در تأیید بیان فوق، می‌توان به آیه ۱۹ سوره حدید اشاره کرد که خداوند کسانی را صادق می‌داند که در عمل، که همان اطاعت و فرمانبرداری از شریعت الهی و سنت رسول (ص) است،

بر این امر اهتمام می‌ورزند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ...»؛ «این آیه در مقام این است که بیان نماید که مصدقین و مصدقاتی که در آیه بالا نام برده شده‌اند، و ارائه می‌دهد که آنان اشخاصی می‌باشند که ایمان آورده‌اند به الوهیت حق تعالی، و رسالت پیامبران را تصدیق نموده‌اند، و (صدیق) به‌طور مطلق مبالغه در صدق است و کسی را صدیق نامند که در جمیع گفتار و اعمال و حرکات و در همه چیز به‌راستی و درستی عمل نماید، گفتارش صدق، عقایدش مطابق واقع، ظاهرش مرآت باطن و باطنش غرق دریای معرفت و خلوص، چنین کسانی سیرشان بر طریق راستی و حقیقت انجام می‌گیرد» (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ج ۱۲، ۱۴۲). در جایی دیگر، خداوند متعال به مؤمنین سفارش به همراهی و همیاری با افراد صداقت پیشه می‌نماید، چراکه اگر افراد یک جامعه در چنین اموری همراه و همدل شوند، قطعاً پیامدهای معنوی را در پی خواهد داشت که سبب پدید آمدن دیگر خصلت‌های معنوی و استحکام امور و روابط خواهد شد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۲» (توبه، ۱۱۹). «مسلم است که بدون ارتباط و همکاری فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی با تجمع راستگویان و راست‌کرداران و مشارکت در غم‌ها و شادی‌های آنان کمال مادی و معنوی حاصل نگردد. این امر بدان سبب است که تجمع به مثابه حصن ایمان و تقوی است و فشار مخالفان سخت است و مؤمن نمی‌تواند به تنهایی به وظایف خود بپردازد» (مدرسی، ۱۳۷۷: ج ۴، ۲۵۲).

امام علی(ع) در حدیثی نیز پایه و اساس اصلاح هر امری را منوط به صداقت دانسته و می‌فرماید: «الْصِّدْقُ صِلَاحٌ كُلُّ شَيْءٍ». راستی مایه صلاح هر چیزی است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۵۹). در حدیثی دیگر از همین امام همام منشأ هر فساد و شری را نقطه مقابل آن یعنی دروغ‌گویی دانسته شده و می‌فرماید: «الْكُذِبُ فَسَادٌ كُلُّ شَيْءٍ»؛ «دروغ‌گویی مایه فساد هر چیزی است» (همان، ۱۴۱۰: ۴۴). در روایتی نیز آمده است که کسی خدمت امیرالمؤمنین رسید و تقاضا کرد چیزی به او بیاموزد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد و مشتمل بر سخن طولانی نباشد امام در پاسخ فرمودند: لا تکذب. دروغ نگو (ابن شعبه حرانی، ۱۳۶۳: ۳۵۹).

بیانات فوق نمایانگر این است که «روابط انسان با دیگران، چه گفتاری و چه رفتاری، می‌تواند صادقانه یا غیرصادقانه باشد. ولی زندگی اجتماعی در صورتی سالم خواهد بود که روابط

۱. کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آوردند، آنان همان راستیان‌اند.

۲. ای کسانی که ایمان آوردید از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

افراد آن براساس صداقت استوار باشد، دروغ‌گویی گذشته از گناه بودن و تأثیر منفی که در روحيات و زندگي دنيوي و اخروي شخص دروغگو دارد، زندگي اجتماعي ديگران را نيز تحت تأثیر قرار مي‌دهد و منافع جامعه و افراد را تهديد کرده، امنيت اجتماعي را به خطر مي‌اندازد» (مرتضوي، ۱۳۸۱: ۷۴).

در نتيجه صداقت پيامد و آثار ارزشي را در جامعه داراست که منشأ تحول و اصلاح امور دانسته شده و زمينه‌هاي نيك‌بختي و گشوده شدن دريچه‌هاي سعادت و بهروزي را براي تحقق شاخصه‌هاي معنوي در جامعه فراهم مي‌کند. لذا لازم است براي نيل به چنين هديفي افراد جامعه معنوي ميان گفتار و عمل خويش هماهنگي ايجاد نمايند و بدین نحو موجبات کرامت و نجات همديگر را از فريب و نيرنگ و بسياري ديگر از مفسده‌ها را فراهم نمايند.

نتيجه‌گيري

دستيابي انسان به معنويت حقيقي و واقعي در واقع، گرامي داشتن مقام آدمي در همه ابعاد و ارکان زندگي است. چراکه حصول چنين امري موجب تقرب آدمي به خداوند و اجرائي درست و صحيح فرامين الهي در جامعه خواهد شد. ارسال پيامبران و کتب آسماني از سوي خداوند متعال و تلاش مصلحان دليل بر اين ادعاست.

اما بحث تشکيل جامعه معنوي گرچه به‌طور مستقيم از جانب پيامبران الهي و مصلحان بشردوست بيان نشده است، اما آدمي با کمي دقت و تأمل در تاريخ بشريت متوجه اين امر خواهد شد که هميشه اين افراد با انگيزه و هدف‌هاي الهي و بشردوستانه با به‌کار بستن و علم کردن شعارهايي چون آزادي، عدالت، استکبار و ظلم‌ستيزي و ديگر مؤلف‌هايي که همواره از ابتدای خلقت بشري، دغدغه آدمي بوده به‌نوعي سعي بر آن نموده‌اند که به اين نياز الهي و انساني بشر که در حقيقت تکريم و عزت مقام وي مي‌باشد، با ارتقا اندیشه و فکر آدمي، پاسخ گفته و او را به سوي شکل‌گيري جامعه‌اي معنوي سوق دهد. مي‌توان نمونه اين تلاش را در همت پيامبر اکرم(ص) مشاهده کرد که در همان روزهاي نخستين برقراري حکوت الهي در پي ساختن يک جامعه معنوي بود که از آن به مدينه فاضله ياد شده است.

حال اگر تا کنون چنين امري محقق نشده به دليل نارسايي و عدم فهم کتب الهي يا سخنان مرسلين و مصلحان نبوده است؛ زيرا چيزي که تعيين‌کننده نوع نظام حاکم بر جامعه است عملکرد افراد جامعه است. بنا بر اين شکل‌گيري چنين جامعه‌اي با محوريت معنويت خودبخود

محقق نمی‌شود. چراکه شاخصه‌های جامعه معنوی دارای آثار و تبعات مطلوبی است که اگر به‌طور شایسته و بایسته از جانب پیروان و افراد جامعه به‌کارگرفته و در جامعه ظهور و نمود پیدا کند، قطعاً در نایل کردن جامعه به معنویت نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت. از این‌روست که در قرآن کریم، سیره معصومین (ع) به جد و قاطع بر این شاخصه‌ها تأکید و تصریح شده‌است. برای نمونه در قرآن کریم، خداوند خطاب به یحیی (ع) در آیه ۱۲ سوره مبارکه مریم می‌فرماید: *يا يَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ. اٰى يَحْيٰى، كِتٰب [خدا] را به جد و جهد بگیر. و از کودکی به او نبوت دادیم. همچنین در سوره اعراف، آیه ۱۷۱ نیز خطاب به بنی‌اسرائیل می‌فرماید: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَّ اذْكُرُوا مَا فِيْهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ»؛ «آنچه را که به شما داده‌ایم به جد و جهد بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته‌باشید. شاید که پرهیزگار شوید».*

اینگونه خطاب‌ها که در واقع خطاب به همه ایمان‌آوردگان به خداوند متعال است، در پی گفتن این نکته مهم است که اگر همه مسلمین و مؤمنین به کتب مقدس، با قوت و جدیت و به صورت فعالانه و عمل‌گرایانه به مؤلفه‌های دینی‌شان همت گمارند، قطعاً این مؤلفه‌ها را از حالت بالقوه و صرفاً دینی درآورده و خود و جامعه خویش را به‌سوی معنویت سوق خواهند داد. نمونه‌هایی از آیات قرآن کریم و سخنان گهربار ائمه اطهار (ع) که در راستای روشن‌گری فرامین الهی در متن برای تبیین مؤلفه‌های دینی و معنوی به آن اشاره شده همگی گویای این واقعیت است که مسلمین و مؤمنین را به تلاش و جدیت و محقق کردن این شاخصه‌ها و ادارند. زیرا تحقق این امور، همان‌گونه که اشاره شد، به‌طور قطع جامعه را میرا از ناهنجاری‌ها، کژی‌ها، فساد و تباهی‌ها و... خواهد کرد و به‌جای این امور منحط و مخرب قطعاً ارزش‌های واقعی جایگزین خواهد شد و این دقیقاً همان معنویت و جامعه معنوی است.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ابن‌شعبه حرانی، حسن‌بن علی (۱۴۰۴ق)، *تحف العقول*، محقق علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.
- احمد امین، جلال‌الدین (۱۳۶۶)، *راه تکامل*، چاپ سوم، ترجمه امامی شیرازی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- اندلسی ابوحیان، محمدبن یوسف (۱۴۲۰ق)، *البحر المحیط فی التفسیر*، جلد هشتم، بیروت: دارالفکر.

- انوری، حسن (۱۳۸۸)، فرهنگ سخن، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سخن.
- ایازی، محمدعلی (۱۳۷۹)، *آزادی در قرآن*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.
- بانوی اصفهانی، نصرت (۱۳۶۱)، *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، جلد دوم و دوازدهم، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۴۱۰ق)، *غررالحکم و دررالکلم*، مصحح: رجایی، مهدی، چاپ دوم، قم: دارالکتب الاسلامی.
- ثقفی تهرانی، محمدجواد (۱۳۹۸ق)، *تفسیر روان جاوید*، تهران: انتشارات برهان.
- جمشیدی، محمدبن حسن (۱۳۷۶)، «آیین مبارزه در اندیشه حضرت امام خمین (ره)»، *نشریه تاریخ*، شماره ۲۶ و ۲۷.
- جهان‌بگلو، رامین (۱۳۸۳)، *نقد عقل مدرن*، ترجمه حسین سامعی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نشر و پژوهش روز افزون.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسایل الشیعه*، جلد یازدهم، قم: انتشارات مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
- حسینی همدانی، محمدحسین (۱۴۰۴ق)، *انوار درخشان*، جلد پنجم و یازدهم و شانزدهم، تهران: کتاب‌فروشی لطفی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *الحیاه*، جلد دوم و ششم، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۹۰)، *معیارهای اقتصادی در تعالیم رضوی*، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۶۶)، *صحیفه نور*، جلد یکم و سوم و بیستم، تهران: انتشارات شرکت سهامی چاپ‌خانه وزارت ارشاد اسلامی.
- دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۸۱)، *اصول تربیت در نهج‌البلاغه*، چاپ دوم، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی‌تا)، *المفردات فی غریب القرآن*، چاپ دوم، بیروت: دارالشامیه.
- زحیلی، وهبه بن المصطفی (۱۴۱۸ق)، *التفسیر و المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*، جلد بیست و هشتم، دمشق: دارالفکر المعاصر.
- شاکر، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، «بصیرت دینی و راه‌های کسب آن»، *مجله حصون*، شماره ۲۲.
- شریف رضی، محمدحسین (۱۴۱۴ق)، *نهج‌البلاغه (للصیحی صالح)*، مصحح فیض الاسلام، قم: هجرت.

- شریف لاهیجی، محمدبن علی (۱۳۷۳)، تفسیر شریف لاهیجی، تهران: دفتر نشر راد.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲)، *پرتوی از قرآن*، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، *تفسیرالمیزان*، جلد پنجم و نهم، ترجمه موسوی همدانی، محمدباقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۲ق)، *مکارم الاخلاق*، چاپ چهارم، قم: انتشارات شریف رضی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، *ترجمه مجمع‌البیان فی تفسیرالقرآن*، جلد دوم، تهران: انتشارات فراهانی.
- طوسی، محمدبن‌الحسن (۱۴۰۷ق)، *تهذیب الاحکام*، جلد چهارم، مصحح حسن الموسوی خراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طیب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، جلد دوازدهم، تهران: انتشارات اسلام.
- فیض کاشانی، محمد محسن (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علیهم السلام.
- قاسمی، محمدجمال‌الدین (۱۴۱۸ق)، *محاسن التاویل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن (بی تا)، *تفسیر لطایف الاشارات*، مصر: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- قطب، محمد (۱۳۶۲)، *روش تربیتی در اسلام*، جلد چهارم، چاپ سوم، ترجمه جعفری، محمد مهدی، تهران: مؤسسه انجام کتاب.
- کاشانی، ملا فتح الله (۱۳۷۳)، *تفسیر خلاصه المنهج*، جلد چهارم، تهران: انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۴۲۹ق)، *کافی*، جلد اول و دوم و هشتم، قم: دارالحديث.
- کوفی، لوط‌بن یحیی (۴۱۷ق)، *وقعه الطف*، چاپ سوم، مصحح یوسفی غروی، محمد هادی، قم: جامعه مدرسین.
- مجلسی، محمدبن باقر (۱۴۰۴ق)، *بحارالانوار*، جلد سی و سه، لبنان: انتشارات مؤسسه الوفاء بیروت.
- مدرسی، محمدتقی (۱۳۷۷)، *تفسیر هدایت*، جلد چهاردهم، مترجمان، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- مرتضوی، محمد (۱۳۸۱)، «معیارهای عزت در اندیشه امام حسین (ع)»، *مجله مشکات*، شماره ۷۶ و ۷۸.
- مروتی، سهراب (۱۳۸۱)، *تکامل انسان در آیین اخلاق*، ایلام: انتشارات گویش.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۸)، *جامعه و تاریخ*، قم: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *سیری در نهج البلاغه*، قم: صدرا.
- مظلومی، رجبعلی (۱۳۶۶)، *با تربیت مکتبی آشنا شویم*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- مغنیه، محمدجواد (۴۲۴ق)، *تفسیر الکاشف*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

- مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، جلد اول، مصحح مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: کنگره شیخ مفید.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، جلد دوم، تهران، دار الکتب اسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- مور، توماس (۱۳۷۸)، آرمان شهر، ترجمه افشار نادر نادری و داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- نجفی خمینی، محمدجواد (۱۳۹۸ق)، تفسیر آسان، جلد چهارم و نهم، تهران: انتشارات اسلامیه.
- هاشمی خویی، حبیب الله (۱۴۰۰ق)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، مصحح میانجی ابراهیمی، تهران: مکتبه الاسلامیه.

